

مذاکرت آخرین*

رابرت مالی

حسین آقا

مقدمه

است تا ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا، راه حلی برای پایان دادن به منازعه پیشنهاد کند. اعتقاد به این که تنها گام‌های تدریجی می‌تواند بحران جاری را حل کند با توجه به تجربه دهه گذشته، بی‌اعتبار جلوه می‌کند. کلیه اقدامات اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها از سال ۱۹۹۳ - از جمله خود موافقتنامه‌های «اسلو»، موافقتنامه‌های موقت سال ۱۹۹۵، موافقتنامه «حبرون» (الخلیل) در سال ۱۹۹۷ و یادداشت تفاهم «وای» در سال ۱۹۹۸، ماهیت موقت داشته‌اند. هر چند در آغاز این امر ممکن است معقول جلوه کند، اما در عمل، این رهیافت

از زمان قطع مذاکرات میان اسرائیل و فلسطینی‌ها و آغاز انتفاضه دوم، دو رویکرد در سطح وسیعی مورد پذیرش واقع شده‌اند. نخستین رویکرد آن است که سعی شود راه حل جامعی برای پایان بخشیدن به منازعات پیشنهاد شود، این راه حل قبلاً آزموده شده و کاربرد مجدد آن مسلماً منتهی به شکست است. رویکرد دوم بر آن است که یک راه حل موقت، تنها راه خروج از بحران جاری می‌باشد و اگر به درستی به اجرا درآید احتمالاً منجر به توفیق شود. به نظر می‌رسد که افزایش میزان تلفات هر دو طرف مؤید این امر باشد که مدیریت منازعه و نه حل آن باید در دستور کار قرار گیرد و این که زمان آن فرا رسیده است تا گام‌های تدریجی برای بازسازی اعتماد از دست رفته برداشته شود. در واقع، اینک دقیقاً وقت آن فرا رسیده

* . این اثر ترجمه مقاله زیر است.

Hussain Agha and Robert Malley, "The Last Negotiation" *Foreign Affairs*, (May/June 2002).

گفتنی است که رابرت مالی مدیر امور برنامه ریزی خاورمیانه در گروه مناقشات بین‌المللی است. نامبرده از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱ مشاور ویژه پرزیدنت کلینتون در امور اعراب و اسرائیل بوده است. حسین آقا نیز کارشناس مسائل اعراب و اسرائیل و عضو کالج سنت آنتونی از دانشگاه آکسفورد است.

تدریجی ضعف‌های فراوانی خواهد داشت. هر دو طرف با توجه به فقدان بینش روشن و واضح در مورد مسیر پیش رو، دوره موقت را نه زمانی برای آمادگی جهت نیل به توافق نهایی بلکه صرفاً نوعی دست‌گرمی برای مذاکرات نهایی و نه به عنوان شانس برای اعتمادسازی بلکه به عنوان فرصتی برای بهینه‌سازی موضع چانه زنی خود تلقی کردند. در نتیجه، هر یک از طرفین مصمم به حفظ مواضع خود تا پایان بازی بود. فلسطینی‌ها از ضبط سلاح‌ها و یا شدت عمل علیه گروه‌های رادیکال اکراه داشتند؛ اسرائیلی‌ها نیز نسبت به بازگشت سرزمین‌ها یا متوقف ساختن احداث شهرک‌ها بی میلی نشان می‌دادند، رفتار کینه‌توزانه یک طرف به رفتار کینه‌توزانه طرف دیگر دامن زد و به سیکل معیوبی از طفره روی از تعهدات، نقض آشکار توافقات و اتهامات متقابل منجر شد.

با افزایش شمار تعهدات مورد توافق هر دو طرف، و امضای موافقتنامه‌های موقت پیاپی، احتمال برداشتن گام‌های نادرست و رعایت نکردن ضرب‌الاجل‌ها بیشتر شد. هر یک از تعهدات موقت به کانونی برای درگیری بعدی و نطفه‌ای برای تکوین و رشد یک منازعه کلی تبدیل گردیده، و این امر خود به مذاکرات بی‌پایان و عدم رعایت مفاد موافقتنامه‌های امضا شده انجامید. اقداماتی که جلب حمایت برای آنها در داخل به عنوان بخشی از موافقتنامه نهایی، آسان جلوه می‌کرد، هنگامی که به شکل مجزا در پیش گرفته شدند همچون امتیازات غیرقابل

توجیه محکوم گردیدند. از این رو، رهبران سیاسی دو طرف که به طرز فزاینده‌ای تحت فشار بودند و سوسه شدند تا به اقدامات جبرانی متوسل گردند، اقداماتی همچون سخنان آتشین فلسطینی‌ها، احداث شهرک‌های بیشتر توسط اسرائیلیان و بی میلی دو طرف برای آماده‌سازی مردم خود جهت مصالحه نهایی. این اقدامات که با هدف آرام کردن مردم خشمگین صورت می‌گرفت دارای این پیامدناخواسته بود که دشمنی بیشتر طرف دیگر را برمی‌انگیخت و نیل به معامله نهایی رادشوارتر می‌ساخت. سرانجام، زنجیره‌ای از موافقتنامه‌های تدریجی، جلب حمایت کشورهای دیگر رادشوارتر ساخت.

با این حال، یک موافقتنامه موقت دیگر نمی‌توانست معایب موجود در کل فرهنگ موافقتنامه‌های موقت را درمان کند. این امر نه تنها به بازسازی اعتماد کمکی نمی‌کرد، و منجر به توافقتنامه سیاسی پایداری نمی‌شد بلکه انرژی محلی و بین‌المللی قابل توجهی را مصرف خود می‌ساخت. همین معایب در طرح‌هایی که خواهان تاسیس فوری دولت فلسطینی همراه با مذاکرات بعدی بر سر مساحت، امتیازات و دیگر موضوعات مربوط به وضعیت نهایی آن می‌باشند نیز، موجود است. در مورد عقب‌نشینی یک جانبه اسرائیل از بخش‌هایی از کرانه غربی و غزه، چنین رویکردی تنها به آن دسته از فلسطینیانی که اعتقاد دارند با توسل به خشونت می‌توان اسرائیل را وادار به خروج از سرزمین‌های اشغالی کرد جسارت بیشتری خواهد بخشید

آن گونه که کلیه این عوامل نشان می‌دهند، رویارویی کنونی دلیلی برای اقدامات جزئی و کوچک نمی‌باشد، بلکه فراخوانی است برای بازاندیشی پیرامون اقدامات بزرگ و اساسی.

راه حل قطعی

تاریخ نشان می‌دهد که روش تدریجی و گام به گام محکوم به شکست است. با این حال، به این دلیل که تصور می‌رفت طرف‌ها آمادگی لازم را ندارند و این که رهبران آنها بی‌علاقه، و شکاف بین آنها پرنشینی به نظر می‌رسید. اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها در سال ۲۰۰۰ در کمپ دیوید و یاد در گفتگوهای «طابا» در مصر به توافق دست یافتند، هواداران حرکت به سمت موافقتنامه نهایی در بهترین حالت به سبب ناپختگی و آرمانگرایی و در بدترین حالت به خاطر این که به شکلی نومیدانه از مرحله پرت هستند، به کناری نهاده می‌شدند.

با این حال، در حقیقت، مذاکرات درباره وضعیت نهایی که در ۲۰۰۱ - ۲۰۰۰ صورت گرفت یک استثنا یا انحراف از رهیافتی نبود که از سال ۱۹۹۳ حاکم شده بود، بلکه تداوم و نقطه اوج آن به شمار می‌رفت - که در همان چارچوب و با همان معایب صورت می‌گرفت، درست همانند رهیافتی که در جریان باقیمانده دوره موقت غلبه داشت. هیچ اصل مشترکی بحث‌های اخیر را هدایت نمی‌کرد؛ در عوض قصد این بود که بینشی از فرآیند تدریجی بده و بستان ظهور پیدا کند. در نتیجه، هیچ یک از طرفین قادر به

پس زدن مخالفان داخلی خود و یا تسری یک دیدگاه جامع به هواداران خود نبودند. مذاکره کنندگانی که می‌توانستند به معامله‌ای جامع و فراگیر دست یابند به تنهایی قادر نبودند به دفاع از عناصر سازنده آن معامله بپردازند و نمی‌توانستند حمایت قابل ملاحظه منطقه‌ای یا بین‌المللی برای معامله‌ای روشن را کسب کنند.

فرآیندی که در کمپ دیوید آغاز شد یک عیب اساسی دیگر نیز داشت: این فرآیند مبتنی بر این اعتقاد گسترده اما اشتباه بود که موافقتنامه‌های راستین و قابل دوام تنها می‌توانند از مذاکرات مستقیم بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها ناشی شوند. گرچه هنگامی که این امر به موافقتنامه‌های موقت یا فنی مربوط می‌شود ممکن است صحیح باشد، اما در مورد توافق‌های دائمی مصداق ندارد. با توجه به مخاطرات فراوان برای هر دو طرف، اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها از مطرح کردن و یا پذیرش پیشنهادهایی که خطر تضعیف موضع چانه زنی آنها را به هنگام عدم وجود قطعیت نیل به یک معامله جامع در برداشت، اکراه داشته‌اند.

در واقع، در نتیجه ماهیت تعاملات طرفین، عدم توازن قدرت ذاتی و ماهیت وجودی درگیری، مذاکرات بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها اینک به نقطه‌ای رسیده که بازدهی آن اندک و حتی منفی است. مذاکرات به جای آن که دو طرف را به هم نزدیک‌تر سازد، موجب بزرگ‌نمایی اختلافات باقیمانده شده و حوزه وسیع همگرایی موجود را کوچک می‌شمارد.

هستند. اگر موافقتنامه‌ای واقع بینانه و مورد پشتیبانی آمریکای برای پایان دادن به منازعه در پیش روی آنها گذاشته شود، به احتمال بسیار زیاد اکثریت از آن استقبال خواهند کرد. تاثیری که پیشنهاد اخیر سعودی‌ها (عادی سازی کامل روابط در ازای عقب نشینی کامل اسرائیل از سرزمین‌های اشغال شده در ۱۹۶۷) به جانهاد، نشان داد که تا چه اندازه اسرائیلی‌ها تشنه راه حل جامع برای خروج از باتلاق هستند. همان گونه که نباید به سرخوردگی ظاهری مردم اسرائیل بهای زیادی داد، تاکید بیش از حد بر رفتار گذشته فلسطینی‌ها نیز کاری اشتباه است. نه مفاد نظرات مطرح شده در کمپ دیوید و گفتگوهای متعاقب آن و نه فرآیند ارائه شده، هیچ یک به خوبی آمادگی فلسطینی‌ها را برای پذیرش معامله‌ای عادلانه برای پایان دادن به منازعه که منافع اصلی آنها را تأمین کند، به آزمایش نگذاشته‌اند. سرانجام این که، بسیاری بر این باورند که به طور اصولی هرگونه تلاش سیاسی باید تا زمان پایان خشونت‌ها به تعویق انداخته شود تا پاداش به خشونت محسوب نشود. با این حال، خشونت نتیجه فرعی رابطه سیاسی بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌هاست و نمی‌تواند جدای از آن باشد. متأسفانه چنین مقدر است که این روابط تا زمانی که موضوعات اصلی حل نشده‌اند و یا در حال حل شدن هستند منازعه‌آمیز باقی بمانند. این که منازعه‌ای بین دو دشمن که اساساً نابرابر هستند بتواند بدون خشونت حل و فصل شود، نوعی ناهنجاری تاریخی محسوب

بنابراین، زمان برای مذاکره به پایان رسیده است. در عوض، دو طرف باید در برابر یک موافقتنامه نهایی، غیر قابل مذاکره و ساخته و پرداخته شده قرار داده شوند.

استدلال‌هایی که معمولاً علیه تلاش فوری برای پایان دادن به منازعه ارائه می‌شوند، خالی از اشکال نیستند. برای مثال، برخی می‌گویند که راه حل دائمی تا زمانی که بین دو طرف اعتماد ایجاد نشود، قابل تحقق نمی‌باشد اما این اعتقاد که منازعه را نمی‌توان تا زمانی که عدم اعتماد ادامه دارد پایان داد ظاهراً استدلالی منطقی است که در حال حاضر معقول جلوه می‌کند. عدم اعتماد، خصومت و سوء ظن پیامدهای منازعه‌اند و نه علت آن. معامله نباید به اعتماد متقابل از پیش موجود باشد، چرا که معامله خود اعتماد متقابل را ایجاد خواهد داد.

بدبینان همواره به اقدام صحیح مردم اسرائیل در واکنش نسبت به انتفاضه اشاره می‌کنند. به تصور آنان آشتی ناپذیری فلسطینی‌ها در سال‌های ۲۰۰۰ - ۲۰۰۱ مانعی فایق نیامدنی بر سر راه پذیرش معامله‌ای بر سر وضعیت نهایی در آینده نزدیک پدید آورده است. اما همین مردم به سرعت از حمایت از صلح طلب‌ترین دولت در تاریخ کشور دست برداشتند و یکی از تجاوزگرترین دولت‌ها را انتخاب کردند - این امر موید آن است که به همین سرعت وضعیت می‌تواند تغییر کند. کلیه نظرسنجی‌ها حاکی از آن است که اسرائیلی‌ها خواهان آرامش، عادی بودن اوضاع و امنیت در زندگی روزمره خود

می‌شود. بدین مفهوم، اسلو تقریباً به طور کامل تضمین کرد که برداشت‌ها و انتظارات طرفین با یکدیگر برخورد پیدا خواهد کرد و از آن به بعد سیکل منازعات قهراً معیوب‌تر از پیش شد. اسرائیل معتقد است که نمی‌تواند با وجود ادامه منازعات مذاکره کند و فلسطینی‌ها از آن بیم دارند که در صورت عدم وجود منازعه اسرائیلی‌ها انگیزه‌ای برای مذاکره نداشته باشند. در نتیجه خشونت‌هایی که هیچ‌گونه همخوانی با روح قرارداد اسلو نداشت به جان‌نشین طبیعی آن تبدیل گردید. تنها راه مطمئن برای توقف کشتار ارائه یک راه ملموس و عادلانه برای پایان دادن به منازعات اساسی است.

انجام معامله

مسئله جستجوی یک معامله جامع در نهایت بستگی به این خواهد داشت که آیا اعتقاد بر امکان تدوین طرحی که هر دو طرف بتوانند آن را بپذیرند وجود دارد یا خیر؟ چنین معامله‌ای باید از منافع اصلی هر دو طرف حمایت کند بدون آن‌که خطوط قرمز طرفین و یا مطالبات غیرقابل مذاکره آنها را زیر پا بگذارد.

منافع بنیادی اسرائیل عبارتند از حفظ ماهیت و اکثریت یهودی دولت اسرائیل، حفاظت از امنیت کشور و ایمنی شهروندان؛ دستیابی به مشروعیت، پذیرش و عادی بودن وضعیت از دیدگاه بین‌المللی، حفظ پیوند با اماکن مقدس و نمادهای ملی یهودیان؛ و نیل به قطعیت در این مورد که منازعه با فلسطینی‌ها و دولت‌های

عرب یک بار برای همیشه پایان یافته است و هیچ‌گونه ادعای دیگری در آینده مطرح نخواهد شد. این اصول به صورت مجموعه‌ای از خطوط قرمز تفسیر می‌شوند: عدم ورود سیل گسترده پناهندگان که موازنه جمعیتی اسرائیل را برهم خواهد زد؛ قرار دادن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل با شناسایی پیوند مقدس یهودیان با معبد سلیمان؛ عدم بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷؛ گنجاندن قسمت اعظم شهرک‌های یهودی‌نشین در مکان‌های کنونی‌شان در قلمرو خاک اسرائیل؛ عدم وجود یک ارتش دوم بین رودخانه اردن و دریای مدیترانه و برجا ماندن دره اردن به عنوان مرز امنیتی شرقی دو فاکتوی اسرائیل.

در مورد فلسطینی‌ها، منافع بنیادی آنها را می‌توان به صورت زندگی با آزادی، منزلت، برابری و امنیت، پایان دادن به اشغال و نیل به حق تعیین سرنوشت؛ حل عادلانه مسئله پناهندگان؛ اداره و کنترل اماکن مقدس مسلمانان و مسیحیان در بیت المقدس و تضمین این امر تعریف کرد که هر معامله‌ای که نهایتاً صورت گیرد توسط دولت‌های عضو جهان عرب و اسلام مشروع دانسته می‌شود. این اصول نیز به صورت مجموعه‌ای از خطوط قرمز تفسیر می‌شوند: ایجاد دولت فلسطینی همراه با حاکمیت واقعی بر ۱۰۰ درصد اراضی از دست رفته در سال ۱۹۶۷ همراه با پیدا کردن یک راه حل برای مسئله پناهندگان فلسطینی به گونه‌ای که به پناهندگان حق بازگشت به مناطقی داده شود که اجداد

عنوان یک عامل بازدارنده سیاسی در مقابل هرگونه حمله‌ای عمل خواهد کرد و در نتیجه احساس امنیت هر دو طرف را افزایش خواهد داد. این واقعیت که این یک نیروی بین‌المللی خواهد بود، نگرانی‌های فلسطینی‌ها را برطرف خواهد ساخت. از آن جهت که این نیرو در ابتدا شامل یک بخش از نیروهای اسرائیلی خواهد بود در نتیجه ترس اسرائیلی‌ها را هم کاهش خواهد داد.

حل مسئله بیت‌المقدس - که هر دو طرف مدعی هستند که پایتخت سیاسی و مذهبی ایشان است - مستلزم انجام معامله‌ای مبتنی بر مفاهیم دوگانه خودگردانی جمعیتی و مذهبی خواهد بود. به عبارت دیگر، آنچه یهودی است - یعنی بیت‌المقدس غربی و نواحی یهودی نشین بیت‌المقدس شرقی از جمله شهرک‌هایی که پس از ۱۹۶۷-احداث گردیده‌اند- باید به پایتخت اسرائیل تبدیل گردند و آنچه عربی است باید پایتخت فلسطین گردد. هر یک از مذاهب برامکن مقدس خود کنترل خواهند داشت. مقرراتی باید تنظیم شود که به موجب آن همجواری ارضی دو پایتخت و نیز دسترسی بلامانع به اماکن مذهبی هر یک از جوامع تضمین گردد.

مسئله باقیمانده وضعیت حرم الشریف یا معبد سلیمان است که هر دو طرف آن را مقدس می‌شمارند. اولویت اسرائیل عبارت است از حفظ ارتباطش با این مقدس‌ترین مکان یعنی مهدویت یهود. برای فلسطینی‌ها، مسئله اصلی عبارت است از روشن ساختن این مطلب برای

آنها قبل از ۱۹۴۸ در آنها زندگی می‌کردند؛ قرار دادن بیت‌المقدس به عنوان پایتخت دولت فلسطین و تصمیم‌های امنیتی برای دولتی که قرار است غیرنظامی باشد.

بررسی دقیق مذاکرات و مباحث غیررسمی گذشته اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها نشان می‌دهد که راه حل موجود در واقع بانیازهای دو طرف همخوانی دارد. مفهوم کلیدی، مسئله مبادله پایاپای اراضی است: اسرائیل مقدار ناچیزی زمین در کرانه غربی به خاک خودضمیمه خواهد کرد و در عوض همان اندازه زمین از خاک خود به فلسطین واگذار خواهد نمود. این مبادله‌ها مبتنی بر معیارهای جمعیت شناختی و امنیتی خواهند بود و به گونه‌ای طراحی خواهند شد که پایداری و همجواری هر دو دولت حفظ شود. اسرائیل تعداد زیادی از شهرک‌های یهودی نشین کرانه غربی را به خاک خود ضمیمه خواهد کرد و فلسطینی‌ها هدف ۱۰۰ درصد بازیابی اراضی خود را به دست خواهند آورد. پیوند دادن فیزیکی غزه و کرانه غربی بدون تقسیم اسرائیل از طریق فراهم آوردن امکان دسترسی بلامانع فلسطینی‌ها به مسیر مطمئن و امنی که دو ناحیه را به هم متصل می‌کند و نیز کنترل آن، امکان‌پذیر خواهد بود.

درمورد مسائل امنیتی، اصول اساسی عبارتند از غیر نظامی‌سازی دولت فلسطین و استقرار یک نیروی بین‌المللی - به رهبری ایالات متحده و در ابتدا با حضور اسرائیلی‌ها - در خاک فلسطین، در دره اردن و در طول مرز اسرائیل. این نیرو به

مردم خود و جهان عرب و اسلام که حرم متعلق به آنهاست. یکی از اشکالات اساسی مذاکرات قبلی عبارت از این بود که آنها این مسئله را از دیدگاه حاکمیت و نه تمرکز بر ترتیبات عملی لازم برای تامین نیازهای دو طرف می دیدند، آنچه که نهایتاً اهمیت خواهد داشت عبارت است از تضمین این که هر دو طرف بر آنچه که بیش از همه بر آنها تاثیر می گذارد و به آنها مربوط می شود کنترل داشته باشند. کنترل بر حرم در دست فلسطینی ها باقی خواهد ماند - و در واقع نیز از زمان اشغال بیت المقدس شرقی توسط اسرائیل در ۱۹۴۷ چنین بوده است، در عین حال، به اسرائیل - که کمتر علاقه مند به اداره منطقه است تا حفظ تمامیت فیزیکی خود - تضمین هایی در برابر انجام عملیات حفاری و گودبرداری بدون رضایت آشکار این کشور داده خواهد شد. این تضمین ها مورد حمایت جامعه بین المللی و تحت نظارت نیروهای بین المللی خواهد بود.

بازگشت به وطن

همه اینها شاید آزار دهنده ترین موضوع را حل نشده باقی می گذارد: یعنی مسئله پناهندگان فلسطینی. این مسئله از آن جهت که یک طرف خواستار حق بازگشت آنان است و طرف دیگر مصرانه با این امر مخالفت می ورزد، به نظر می رسد که جایی برای مصالحه در آن متصور نباشد. در سرتاسر مذاکرات انجام شده در سال های ۲۰۰۱-۲۰۰۰، فلسطینی ها میزان ارتباطی را که اسرائیلی ها بین اعطای حق بازگشت به فلسطینی حتی به صورت نظری و چشم انداز پایان حیات اسرائیل به عنوان دولت یهود قابل می شوند، دست کم گرفته بودند. اسرائیلی ها صرفاً نمی توانند درک کنند، در صورتی که به فلسطینی ها شانس زندگی در کشور خودشان اعطا شود، آنان از این حق صرف نظر کرده و در عوض برای زندگی به یک سرزمین بیگانه خواهند رفت. از دیدگاه آنها تنها توجیه قابل قبول این است که فلسطینی ها همچنان میل و خواسته خود مبنی بر تضعیف پایداری بلند مدت اسرائیل به عنوان یک دولت یهود را در سر خواهند داشت. با توجه به واقعیات جمعیت شناختی ناراحت کننده موجود در اسرائیل - که اینک دارای یک اقلیت عرب ۲۰ درصدی است که رشدی بالاتر از جمعیت یهودیان دارد - تعجبی ندارد که اندیشه هجوم پناهندگان عرب زنگ های خطر را به صدا در آورد.

اگر فلسطینی ها به بیم و هراس های اسرائیلی ها وقتی نمی نهند، اسرائیلی ها نیز به نوبه خود تقاضای فلسطینی ها را جدی نمی شمارند. با توجه به این که دو سوم مردم فلسطین همچنان به صورت پناهنده زندگی می کنند، ناسیونالیسم فلسطینی در ریشه های خود یک جنبش آوارگان باقی مانده است - آوارگانی که در اردوگاه های پناهندگان زاده شده و تربیت یافته اند و تحت تاثیر میل به دستیابی مجدد به خانه ها و اموال از دست رفته خود امید رادر دلشان زنده نگه می دارند. احساس ظلمی که

فلسطینی‌ها به دلیل اخراجشان از سرزمین‌های خود دستخوش آن هستند، در ناخودآگاه ملی آنان و معرف مبارزاتشان است - حتی بیش از میل به ایجاد یک دولت مستقل.

راه حلی که تنها مطالبات سیاسی فلسطینی‌های غیر پناهنده در کرانه غربی و غزه را برآورده سازد اما مطالبات روحی، تاریخی و سیاسی پناهندگان را نادیده گرفته باشد، ذاتاً بی‌ثبات خواهد بود. این راه حل دارای مشروعیتی تردید برانگیز خواهد بود، دولت جدید فلسطین را تضعیف خواهد کرد - امری که بیش از همه از دیدگاه اسرائیلی‌ها خطر آفرین است - و این چشم‌انداز را پدید خواهد آورد که تعداد قابل توجهی از فلسطینی‌ها تصمیم به ادامه مبارزه بگیرند. گرچه انکار صریح حق بازگشت فلسطینی‌ها ممکن است راهی برای پایان دادن به نگرانی‌های فوری اسرائیل جلوه کند، اما به منازعه پایان نخواهد داد؛ این امر تنها مکان ناآرامی را به مناطقی منتقل می‌کند که مسکن فلسطینی‌ها است، بی‌آن‌که تهدید نسبت به امنیت اسرائیل را از بین ببرد. چالش موجود عبارت است از یافتن یک راه حل ثابت و بادوام که آرزوهای پناهندگان برای بازگشت به مناطقی که در سال ۱۹۴۸ ترک کرده بودند و نیز بیم و هراس‌های اسرائیل در مورد ملاحظات جمعیت شناختی را در نظر گیرد. این امر با تکیه بر دو اصل بنیادی قابل دستیابی است. نخست این‌که به پناهندگان باید حق بازگشت به منطقه‌ای داده شود که قبل از

۱۹۴۸ در آن زندگی می‌کردند (همراه با حق زندگی در فلسطین، اسکان مجدد در یک کشور ثالث یا جذب شدن در کشوری که هم‌اینک به عنوان پناهنده در آن زندگی می‌کنند، در صورت موافقت کشور میزبان). دوم این‌که این بازگشت باید با اعمال قدرت حاکمیت اسرائیل بر ورود به این اماکن و اسکان مجدد در آنها همخوانی داشته باشد. احتمالاً بسیاری از پناهندگان خواهان بازگشت به خانه‌های اصلی خود هستند. اما این خانه‌ها و در واقع در بسیاری از موارد، کل روستاهایی که خانه‌ها در آنها قرار داشته‌اند یا دیگر وجود ندارد و یا این‌که اکنون محل سکونت یهودیان است. بهترین راهکار بعدی از دیدگاه پناهندگان عبارت خواهد بود از زندگی در میان مردمی که در آداب و رسوم، زبان، مذهب و فرهنگ با آنها شریک‌اند - یعنی در میان شهروندان عرب کنونی اسرائیل. اسرائیل پناهندگان را در سرزمین‌های عرب نشین در طول مرزهای ۱۹۶۷ اسکان خواهد داد. آن‌گاه این مناطق در سرزمین‌هایی گنجانده خواهند شد که با دولت فلسطین مبادله خواهند گردید و در نتیجه در نهایت به عنوان بخشی از دولت فلسطین در خواهند آمد.

این راه حل همراه با غرامات مالی سخاوتمندانه و سایر انگیزه‌ها برای تشویق پناهندگان به اسکان مجدد در کشورهای ثالث یا در فلسطین منافع کلیدی بسیاری را در بر خواهد داشت. از یک سو، پناهندگان فلسطینی حق بازگشت خواهند داشت چرا که برای آنها،

بازگشت به کل ناحیه‌ای که در سال ۱۹۴۸ از آن فرار کرده بودند و یا مجبور به فرار شده بودند فوق‌العاده با اهمیت خواهد بود؛ بدین ترتیب از یک آستانه روانی و سیاسی مهم عبور خواهند کرد. آنها گرچه به خانه‌های اصلی خود باز نخواهند گشت، اما موفق به زندگی در محیطی آشنا تر و مهمان نوازانه تر خواهند شد - محیطی که نهایتاً نه توسط اسرائیلی‌ها بلکه توسط مردم خودشان اداره خواهد شد. فلسطینیان از طریق مبادله پایپای به زمین‌هایی بسیار مرغوب تر از نواحی صحرائی مجاور غزه که در گذشته به ایشان پیشنهاد شده بود، دست خواهند یافت. در همین حال، از نظر اسرائیلی‌ها، این راه حل در واقع باعث بهبود توازن جمعیت شناختی خواهد شد چرا که تعداد اعراب اسرائیلی در نتیجه انتقال اراضی کاهش خواهد یافت. مهم تر این که، این راه حل، راه را برای کسب نتیجه‌ای پایدار هموار خواهد ساخت، نتیجه‌ای که برای فلسطینی‌های ساکن غزه، کرانه غربی و سرزمین‌های بیگانه‌ای که در آنها اقامت دارند، از اهمیت فراوان برخوردار است. البته، چنین راه حلی فارغ از مشکلات نخواهد بود. اسرائیلی‌ها ممکن است از آن بیم داشته باشند که این راه حل بر نگرانی و نارضایتی اعراب اسرائیلی که در تحت حاکمیت اسرائیل باقی می‌مانند، بیفزاید. اما مسائل جمعیت شناختی و سیاسی که امروزه جامعه اعراب اسرائیلی با آنها مواجه اند هم‌اینک نیازمند توجه فوری است. اما چه راهی بهتر از حل منازعه وسیع تر اسرائیلی‌ها

و فلسطینی‌ها برای خنثی کردن احساسات بالقوه آنان برای الحاق گرابی؟

برخی از فلسطینی‌ها ممکن است بر این باور باشند که طرح فوق چیزی جز فریبکاری نیست و در واقع اسکان مجدد در فلسطین را به صورت بازگشت به زمین‌های قبل از ۱۹۴۸ آنها نشان می‌دهد. اما آیا پناهندگان واقعاً می‌خواهند در نواحی یهودی نشینی زندگی کنند که به بخشی از یک کشور بیگانه تبدیل شده است؟ آیا آنها زندگی تحت سلطه اسرائیل را بر زندگی تحت سلطه فلسطین ترجیح خواهند داد؟ و اگر نخواهیم هویت یهودی اسرائیل را به زیر سؤال ببریم، آیا راه دیگری برای اعمال حق بازگشت فلسطینی‌ها وجود دارد؟

استفاده از زور

آنچه که ورای هرگونه بحث وجدلی در مورد جوهر و اساس معامله اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها قرار دارد، مسئله اجرای آن است. اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها طی هفته گذشته به طور منظم از انجام تعهداتی که مورد توافق قرار داده بودند، امتناع ورزیده‌اند. جامعه بین‌المللی شاهد نقض این تعهدات بوده است بی‌آن که بتواند کاری برای توقف این روند انجام دهد. هم اکنون، نیل به یک موافقتنامه نهایی دیرپا، مستلزم وجود ابزارهایی برای متقاعد کردن هر دو طرف خواهد بود که این بار به تعهداتشان احترام بگذارند.

نیروی بین‌المللی به رهبری آمریکا به ارائه چنین تضمینی کمک خواهد کرد. این نیرو

وظیفه‌ای بیش از رسیدگی به انجام تعهدات خواهد داشت، گرچه انجام این تعهد امری است جدای از هر آنچه که در توافقات قبلی جای آن خالی بوده است. نیروی بین‌المللی به عنوان یک واسطه و داور بی‌طرف عمل خواهد کرد. این نیروی دارایی‌های طرفین را طی دوره اولیه اجرای توافق ضبط خواهد کرد؛ برای مثال، دریافت سلاح از فلسطینی‌ها و زمین از اسرائیل. انتقال دارایی‌های ارزشمند به یک طرف امین خارجی که قابل اتکا باشد برای دو طرف آسانتر خواهد بود تا واگذاری آنها به شریکی که غیر قابل اعتماد به نظر می‌رسد. این اقدامات را می‌تواند به یک نظام شفاف از انگیزه‌ها و عوامل بازدارنده بین‌المللی (مانند کمک‌های اقتصادی به فلسطینی‌ها و یا کمک‌های امنیتی به اسرائیل) پیوند خورده و در نتیجه موجب افزایش وفاداری دقیق و به موقع به تعهدات شود.

نیل به هدف

تناقض در اینجا است که گرچه اینک خطوط کلی یک راه حل اساساً درک شده‌اند، ولی راه نیل به آن از آغاز برای دو طرف روشن نمی‌باشد. درسی که از دوره موقت مذاکرات و نوع مذاکرات نهایی که پیامد آن بود می‌آموزیم، این است که اتکاب به مقاصد رهبران اسرائیل و فلسطین راهبردی است که چندان توفیقی در بر ندارد. ماهیت منازعه، عدم توازن قدرت، سیاست داخلی هر دو طرف، شخصیت مذاکره‌کنندگان، ترکیب روانی رهبری - همه و همه مانع از این شده‌اند

که طرف‌ها به سمت یک راه حل حرکت کنند. آنچه که برای فایق آمدن بر این بن بست لازم است فرآیندی است جدید؛ نوعی دیپلماسی که مستقل از هوی و هوس رهبران دو طرف باشد، و روشی که تمایلات فوری آنها را در نظر نگیرد و محدودیت‌های فوری آنها را دور بزند. نیل به چنین معامله‌ای مستلزم مداخله قدرتمندانه بازیگران خارجی خواهد بود که می‌توانند طرحی را ارائه دهند که برای مردم اسرائیل و فلسطین معنی دار بوده و به بیم‌ها و نگرانی‌های آنها بپردازند و نشان دهد که راهی برای خروج از بن بست وجود دارد.

این تلاش‌ها به رهبری ایالات متحده، باید دربرگیرنده ائتلاف وسیعی از کشورهای اروپایی، عرب و سایر کشورها و نهادهایی باشد که قادر به ایجاد امنیت و نیز فراهم کردن حمایت اقتصادی و سیاسی برای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها هستند. این پیشنهاد باید توسط قطعنامه شورای امنیت ملل متحد ضمانت اجرایی پیدا کند و توسط تعدادی موافقتنامه‌های طرف ثالث نظیر پیمان دفاعی اسرائیل - ایالات متحده، عضویت احتمالی اسرائیل در ناتو، تعهد کشورهای عرب در قبال به رسمیت شناختن اسرائیل و حرکت به سوی عادی سازی روابطشان (فرآیندی که برای تکمیل، همچنین نیاز به عقد پیمان صلح با سوریه خواهد بود)، تضمین‌های امنیتی آمریکا و اروپا به دولت فلسطین و طرح کمک‌رسانی جهت تقویت اقتصاد دولت جدید، حمایت شود. حضور قدرتمندانه ائتلاف بین‌المللی به

رهبری آمریکادرچارچوب معامله‌ای که در فوق ذکر شد، رهبری هر دو طرف را ملزم خواهد کرد که یا امضای خود را بر پای آن نهند و یا دنیا را همراه با بخش‌های بزرگی از مردم خود - به چالش بگیرند. در واقع، حتی یک پاسخ منفی فوری از جانب یک یا هر دو طرف نه ابتکار را از بین خواهد برد و نه از اهمیت آن خواهد کاست، زیرا صرف این پیشنهاد، کسانی را که از پیوستن به آن اکراه دارند، به حاشیه می‌کشاند و دینامیسم سیاسی جدیدی را به حرکت خواهد انداخت که در موقع خود نظر رهبران را به خود جلب خواهد کرد - و یا باعث تغییر رهبران خواهد شد.

برخی چنین استدلال خواهند کرد که هر چه از خارج ناشی شود تحمیلی دانسته خواهد شد و در نتیجه مورد قبول واقع نخواهد گردید. با این حال، اگر این معامله مبتنی بر مباحث گذشته و حال اسرائیلی‌ها - فلسطینی‌ها باشد، تحمیل شده از خارج تلقی نشده و اگر عادلانه باشد، بعید است مورد پذیرش قرار نگیرد و این موردی نیست که خارجیان در پی تحمیل موافقتنامه‌ای محرمانه بر طرف‌هایی باشند که نسبت به آن بی‌میل هستند، زیرا هسته اصلی توافق، از تعاملات قبلی خود طرف‌ها ناشی می‌شود. به علاوه، ساز و کار تصویب باید مبتنی بر انجام همه پرس‌و‌پرسی در اسرائیل و در میان مردم فلسطین باشد و باید بر اساس خود پیشنهاد باشد. اعتقاد به این که آنچه به نظر عملی و قابل اجرا می‌رسد بازسازی گام به گام فرآیند، از سرگیری همکاری امنیتی، پیشرفت‌های

تدریجی - رهیافتی برتر است، امری خطرناک می‌باشد. تدریجی‌گرایی در دهه پیشین بارها با شکست مواجه شد چرا که مبتنی بر عدم درک ماهیت و دینامیک منازعه بود. این رهیافت در نتیجه سوء نیت دو طرف و یا فقدان اجرای وفادارانه تعهدات، به شکست نینجامید؛ بلکه رهیافتی بود که به هر دو این موارد کمک کرد. در مورد این که آیا رهبران اسرائیل و فلسطین خواهان انجام یک معامله نهایی هستند و یا توانایی انجام این کار را ندارند، مطالب بسیار زیادی نوشته شده است. فرض بر این است که اینها سوالاتی کلیدی هستند که پاسخ به آنها می‌تواند درها را به سوی حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعه باز کند. اما آنها خواستار چنین چیزی نیستند و توانایی انجام آن را نیز ندارند. در اینجا در نظر گرفتن محدودیت‌های رهبران اسرائیل و فلسطین و شکل دادن به تلاش‌ها برای متناسب گردیدن با سلاقی و گرایش‌های آنان مسئله اصلی نیست بلکه در عوض هدف باید عدم استلزام محدودیت‌های رهبران باشد. با تداوم تهدید به خشونت و نگاه منفعلانه طرفین به طرح یک موافقتنامه عادلانه، نباید منتظر باشیم این رهبران نهایتاً برای انجام یک معامله به مذاکره بپردازند و یا طرف‌ها به تدریج اعتماد یکدیگر را کسب کنند. اینک زمان تلاشی است که نه از بالا به پایین و نه از پایین به بالا، بلکه از خارج به داخل باشد: یعنی حضور قدرتمندانه بازیگران خارجی در یک معامله جامع، عادلانه و دیرپا.